

هو الله

الهي الهي انت تعلم عجزى و انكسارى و قلقى و اضطرابى و وحشتى و اضطرابى فى جنح الليالى و بطون اسحارى و تبلى و تهجدى و تضرعى و ابتهالى فى غدوى و آصالى انوح و ابكى من غفلتى و ذهولى و خطيئتى و قصورى فى عبوديتى لعبتة و حدائيتك و حضرة فردائيتك و اذوب خجلاً من هفواتى و احترق تسعراً بنار حسراتى لوفور سيئاتى

الهي الهي كل الوجوه ساجدة بباب احديتك و عبدك هذا راقد فى فراش الغفلة و الهوى و كل الاعين ناظرة الى ملكوتك الأبهى و عيني هذه غامضة عن مشاهدة آياتك الكبرى الى متى يا الهي هذا الحرمان و الى متى يا ربى هذا الخسران و عزتك قد اندق عظمى و ذاب جسمى و تفتت قلبى و تقطع كبدى لشدة اسفى من حالى و تلهى من حرمانى فكيف تركتني يا الهي فى وادى النسيان و وهدة العصيان غريقاً فى بحار الخسران أ لست بعد خاضع لسلطنتك و رقيق خاشع فى باب احديتك و اسير سلاسل حكومتك و فقير باب رحمتك و زاد على ذلك فرقتى من احبتى و حرقتى و حرمانى فى بعدى عن اعزة اصحابى و زاد على ذلك انقطاع السبل و انقصام الطرق و امتناع ورود الأخبار من اجلّة الأبرار و اعزة الأخيار و اهمال البريد و انقطاع السلك البرقى من كل بلد بعيد و بقيت يا الهي فى اسف شديد و لو لا نفحات القلوب و الأسرار ارق من نسيم الأسحار و انفاس طيب عبقت من رياض قلوب الأبرار لحشرجت الصدور و تغرغرت النفوس و سالت الدموع حسرة من البعاد و حرقة من الفراق و حرماناً من مشاهدة اهل الاشراق رب قد اشتدّ الآلام و فجعت الأوجاع و عظم الاضطراب من فرقة الأحباب و شدة الأوصاب فهان كلّ بلاء دون هذا المصاب و سهل كلّ مصيبة عند هذا الفراق رب اقشع هذا الغمام و اكشف هذا الظلام و ازل هذا الغبار حتّى ينشرح الصدور و الأسرار بمشاهدة جمال الأبرار حافين حول العرش مستبشرين برحمة ربهم جامعين الشمل أنك انت الرحمن الرحيم

رب اشتدت الكروب و سالت الدموع و ذابت القلوب و ضاقت الصدور و ليس له كاشف الا انت يا ساطع الأنوار من ملكوت الأسرار رب ان موطن المخلصين اقليم ايران فى اشدّ حرمان و اعظم خسران من اختلاف الأحزاب بعد الانقلاب كما اخبرت به فى كتابك الكريم جعلوا امرهم بينهم زبراً كلّ حزب بما لديهم فرحون رب لا تذرهم فى خوضهم يلعبون لأنهم يجهلون ماذا يفعلون رب اهدهم الى الصراط المستقيم و دلهم على المنهج القويم و نجهم من الكرب العظيم حتّى يركنوا الى السكون بعد الاضطراب و الركون بعد الانقلاب و الشعور بعد الغرور و الذاكرة بعد النسيان و ثبت اقدام احبائك على الحيادة و الاطمينان و عدم الانضمام الى حزب من الأحزاب ليخدموا الوفاق ولو اشتدّ الساق بالساق حتّى يجتمع الشمل بعد التشتت و يعتصم الكلّ بحبل الله بعد التفرق و يسعوا فى منافع الأمة و يتجنبوا من هذه الغمة و يتهلّل الوجوه بنور التهليل و التكبير فى مشاهد الكبرياء أنك انت الكريم أنك انت العظيم أنك انت الرحمن الرحيم

اي ياران عزيز عبدالبهاء و دوستان حقيقى حضرت كبريا فديتكم بروحى و نفسى و فؤادى نائرة اشتياق شعله باوج اعلى ميزند و بعالم بالا ميرسد آرزوى دل و جان مشاهده روى ياران است و ورود اخبار از آن سامان حال ما محروم از هر دو نه اين و نه آن و در نهايت حرمان ولى نفحات رحمن پيك امين است و قاصد سريع و رافع حجاب و كاشف نقاب هرچند بصر محروم اما دل بصير و محرم سرّ مكنون روح در اهتزاز است و قلب همدم و همراز ياد ياران گلشن قلب را فيض نيسان است و ذكر دوستان جان و روان را روح و ريحان اگر اين نبود نفس مشتاق تحمّل فراق نمينمود ولى الحمد لله اگر سبل مقطوع است باب وصال حقيقى مفتوح و اگر رسل ممنوع است پيك روحانى سريع و سبوح روابط معنويّه محكم است و وسائط رحمانيه مستحكم

يا زائرى احمد المختار من مضر

زرتم جسموماً و زرنا نحن ارواحاً

اگر چنین فضلی شایان و رایگان نبود البتّه دل و جان امان و قرار نمی‌یافت شکر حضرت بیچون را که قلوب را محروم نفرمود و مرهون پیک صحرا و هامون نمود نسائم ریاض دل و جان را قاصد حقیقی کرد و لطائف ضمائر و وجدان را ساعی صمیمی تا ساحت دل از شبنم محبت و وفا رشک فردوس برین گردد و فضای ضمائر و سرائر غبطه گلشن دلنشین شود جلّت قدرته و عظم سلطانه و لاح برهانه و فصلت آیاته لا اله الا هو القویّ المقتدر الکریم

باری الحمد لله حوادث روحانیّه و اخبار ملکوتی مورث سرور است وسعت رحمته کلّ شیء در جمیع آفاق آثار رحمت پروردگار ظاهر و آشکار و آهنگ تسبیح و تقدیس باوج اثیر میرسد رحمت واسعه است و نعمت سابغه و نفوس یسبحون بحمد ربّهم و یقدّسون له هر گوشی که آشنای راز است از آفاق سبحان ربّی الأعلی استماع نماید و هر دیده‌ئی که کاشف اسرار است سبحان من خلق فسوی مشاهده کند از حوادث جسمانیّه الیوم هرچند در هیچ اقلیمی راحت و آسایش نه ولکن ایران مشوّشر زیرا انحلال از هر طرف احاطه نموده و اختلاف احزاب مورث هر انقلاب گشته از نصائح ناصح امین گذشتند و بوساوس بدخواهان پرداختند امور یضحک الجّهال منها و یخشی من عواقبه اللّیب بکرات و مرّات مرقوم گردید که تا دولت و ملّت مانند شهد و شیر آمیخته نگردند فلاح و نجاح محال است ایران ویران شود ابداً مسموع نیفتاد ملاحظه کنید که چگونه عین واقع تحقّق یافت و هنوز بیخردان آرام نگیرند و بیشتر از پیشتر تیشه بر ریشه ایران و ایرانیان زنند و همچنین مرقوم شد ای یاران الهی در الفت بین دولت و ملّت کوشید و اگر عاجز مانید کناره گیرید زنهار زنهار که در خون یک ایرانی از هر حزبی داخل شوید سبحان الله این خیرخواهی مقبول نیفتاد و وساوس نفسانی مقبول شد رقباء بیانی ایران را ویران نمودند و هنوز ایرانیان در خوابند صور اسرافیل بیدار نکند تا چه رسد بصوت کوس و نفیر در زمانی که مدّعیان که بگمان خود اهل بیاند ایران را پریشان نمودند این آوارگان در امریک و فرنگ آهنگ وحدت عالم انسانی بلند و ایران را عزیز و ایرانیان را ارجمند مینمودند بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا جمیع وقایع اخیر سالهای چند پیش از وقوع صریحاً در نامه‌ها اخبار شد و مضرات اختلاف و نزاع و جدال احزاب و نتایج آن واضحاً بیان گردید یک‌یک عیناً واقع شد با وجود این انتباهی نیست حیرتم در چشم‌بندی خدا در بحبوحه عربده رؤسا بعد از رجوع از قم و ورود طهران با حشمتی بیپایان صریحاً مرقوم گردید که این عزّت و مهتری و نفوذ و برتری سرابست نه آب عنقریب این عزّت بذلت کبری مبدّل گردد و یخربون بیوتهم بأیدیهم و ایدی المؤمنین تحقّق یابد حضرات رؤسا آخور را دیده‌اند و آخر را ندیده‌اند و ضربت علیهم الذلّة و المسکنة و باؤوا بغضب من الله عنقریب این نغمه واطوبی واطوبی منقلب بفریاد وایلا و وایلا گردد دیگر از این صریحتر چه میشود لکن ابداً تأثیر نداشت لا تغنی الآیات و التذر و ان تأتیهم بكلّ آیه لن یؤمنوا بها سبحان الله در خطّه امریک و اروپ نیز صراحتاً از این حال پرملال بیان شد که خطری عظیم در پیش است و نائره حربی شدید در پی اقلیم اروپ جمیع قورخانه است و منوط بیک شراره موادّ التهاییه منفجر گردد و نائره بعنان آسمان رسد و آنچه حضرت دانیال اخبار فرموده تحقّق یابد و این در مجامع عظمی و کنائس کبری بیان گردید و در جریده سانسفرانسیسکو بولتین چهار سال پیش در سنه هزار و نهصد و دوازده درج و نشر شد و مندرج روزنامه این است عبدالبهاء دو سال قبل در وقتی که سفر در این مملکت مینمودند و چند هفته در مونت‌کلر اقامت نمودند در شهر سانسفرانسیسکو از حوادث آینده خبر دادند و پیروان زیادشان حال در آن تعمّق و تدبّر مینمایند در سنه هزار و نهصد و دوازده ایشان به سانسفرانسیسکو آمدند و در دارالفنون استانفرد نطقی دادند در وقت معرفّی رئیس دارالفنون چنان ذکر نمود که ما در حضور شخصی هستیم که مثل ارمیا و سائر پیغمبران قدیم است و آن نطق اخبار از آینده این بود

ما قریب جنگ ارماجدان یعنی عمومی هستیم که در فصل شانزدهم کتاب مکاشفات یوحنا اشاره شده است دو سال دیگر شروع خواهد شد یک شراره در جمیع اروپا نائره برافروزد بی‌راحتی مدنی حاصل گردد زیرا در جمیع ممالک بیدینی و

عقائد طبیعیّون روز بروز در ترقّی است یک شراره کلّ اروپا را آتش زند چنانچه در فصول کتاب دانیال بیان شده است و لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم باری باین صراحت در محافل عظمی و کنائس کبری بیان گردید و نصیحت آغاز شد که ای حاضرین محترم این خطر عظیم در پیش است همّتی نمائید و کرامتی بنمائید تا این آتش جهانسوز شعله نزند و این طوفان بلا رخ ننماید و این زلزله کبری ملل ارض را زیر و زبر نکند وقت جانفشانی است و هنگام مردانگی یقیناً عالم آفرینش را آسایش نماند روی زمین بخون جوانان رنگین گردد اگر ارباب عقول و نفوذ در منع این حرب ضروس بذل مجهود نمایند و سعی مشکور فرمایند شاید این انقلاب و اضطراب را مانع و حائل گردند اگرچه این سیل جارف جز بتعالیم آسمانی سدّ نگردد و این آتش افروخته جز بماء نصائح و وصایای ربّانی افسرده نشود تدابیر نفوس ثمر نبخشند قوّه کلمه الله از این خطر برهاند زیرا اوّل تعالیم الهی وحدت عالم انسانیست که جمیع خلق اغنام حقّ و خداوند رحمن راعی مهربان است این شبان اغنام خویش را دوست دارد و برهان آن واضح و عیان زیرا خالق کل اوست و رازق کل اوست و حافظ کل اوست چون نظر بجمیع مخلوق کنیم کل را غرق دریای الطاف بینیم چگونه از این برهان واضح چشم پوشیم و باوهم پردازیم نهایت اینست مریض را باید مداوا نمود و کودک را باید تربیت بلوغ کرد و جاهل را باید تعلیم نمود تا از دانائی بهره و نصیب گیرند نه آنکه علیل و صغیر و نادان را مغضوب و مبغوض داریم شش هزار سال است که بحسب تاریخ همواره جنگ و جدال است نائره حرب شعله باوج عظیم میزند و هر اقلیم متمادیاً در خوف و بیم است جنگ را آزمودیم و نتایجش را مشاهده نمودیم که ویرانی و سرگردانی و خسران جاودانی است حال بحسب تعالیم الهی یک چندی ترویج صلح عمومی کنیم و بنیان محبّت و آشتی بین ملل بنهیم سلاح را مبدّل بصلاح کنیم و آلات نعمت را تبدیل بادوات زراعت دهیم نار را منقلب بنور نمائیم زهر را تبدیل بدریاق کنیم حنظل تلخ را مبدّل بشهد فائق نمائیم خارستان را گلستان کنیم گلخن را گلشن نمائیم جحیم را جنت نعیم کنیم قهر و غضب را مبدّل بمحبّت و مهربانی نمائیم این را نیز تجربه کنیم اگر ضرری دیدیم دوباره آغاز جنگ و ستیز نمائیم و بخونریزی پردازیم باری وصایا و نصائح نیز چنانکه باید و شاید در آن ممالک تأثیر نکرد حال که قورخانه آتش گرفته است امیدواریم که سبب انتباه شود و قلوب را تشویق بصلح و سلام نماید

باری ای احبّای الهی الحمد لله بفیض نامتناهی بندگان آستان ربّانی از هر گیر و دار بیزار و از اسیری عالم طبیعت آزاد و در کنار از رذائل حیوانی مقدّس و پاک و بفضائل عالم آسمانی امیدوار جز صلح و سلام آرزویی نه و بغیر از وحدت عالم انسانی مقصدی نیست صفّ جنگ نیارائیم نام و ننگ نجوئیم آهنگ آسمانی در امریک و فرنگ بلند کنیم از جدائی بیزاریم و باّتحاد و اتّفاق مفتون و امیدوار هر بیماری را پرستاریم و هر زخمی را مرهم حضرت پروردگار هر دردی را دوائیم و هر دل شکستهئی را یار غمخوار بجان میکوشیم و از خطا چشم میپوشیم در آسایش عالم آفرینش جانفشانی نمائیم و در نورانیت عالم انسانی بکوشیم و از نار محبّت الله بجوشیم و بخروشیم و بشکرانه خداوند یگانه پردازیم که چنین ضمیر منیری شایان فرمود و چنین نور مبینی رایگان کرد از کلفت نجات داد و بالفت حیات بخشید از عداوت و بغضا رهائی داد و بمهر و وفا کامرانی بخشید از هر قیدی آزاد کرد و از هر عیب و غیظی مبرا فرمود و بجمیع بشر مهربان کرد و بعالمیان پر روح و ریحان فرمود اینست فضل قدیم و اینست عطای عظیم باید این راه پیوئیم و این راز بگوئیم و این رحمت واسعه بجوئیم طوبی للفاضلین بشری لللائذین بعتبه هی ملجأ من فی السّموات و الأرضین زیرا اساس ادیان الهی وفاست نه جفا جوهر مهر و ولاست نه عداوت و بغضا شهد فائق است نه سمّ قاتل سلسبیل فضائل است نه سیل رذائل نورانیت عالم انسانیست نه خونخواری عالم حیوانی اینست اساس اصلی الهی و دون آن اعراض نه جواهر و عوارض نه ثوابت و اینست مقصود از نزول کتب و شرایع ولی چون هر مفسّر و شارح از ملل و قبائل تتبّع تامّ در نصوص مسائل نمودند لهذا هزاران سال عالم انسانی در اشدّ وبال افتاد الحمد لله این حجاب برخاست و این غبار بنشست و این ابر متلاشی شد و نیر حقیقت بنور وحدت عالم انسانی بر جمیع آفاق جلوه نمود

در این عصر عقول ترقّی نموده و مدارک لطیف گشته و پرده اوهام دریده و هر منصفی دانسته و فهمیده که شریعت الله حقیقت است نه مجاز و کمال محض است نه ضلال و عالم طبیعت معدن نقص است و وبال جنگ و پرخاش از مقتضیات عالم طبیعت است و منازعه بقا از خصائص عالم حیوان و نبات اما عالم انسانی خیر محض است و انبعاث وجدانی محبت صرف چون بعالم طبیعت نگریم کبر است و غرور جور است و شرور نقص است و قصور فسق است و فجور درندگیست و خونخواری و مورث خجلت و شرمساری اما شریعت الهی فاسخ حکم طبیعت است و ناسخ ردائل نفوس بدطینت و شارع فضائل حقیقت تا بتربیت الهیه عالم انسانی نورانی گردد و وسوس شیطانی مبدل بنفس رحمانی شود ذلت کبری جوهر عزت گردد و نعمت عظمای رحمت بیمنتها شود صرف جفا جوهر وفا گردد و ظلم بیپایان مبدل بعادل حضرت رحمن شود نار جحیم جنت نعیم گردد و ظلمت طبیعت بنورانیّت حضرت رحمانیّت متلاشی شود پس معلوم شد که مقتضای زمانه یعنی عالم طبیعت نقص و وبال است و شریعت الله و تعالیم الهی علویّت و کمال و باندک تفکّر این حقیقت واضح و آشکار با وجود این خلق غرق عالم طبیعت است و در نهایت غرور و غفلت نه تنبّه و نه تذکّر و نه تبتلی و نه تضرّعی زیرا دریای طبیعت پرموج و چون اوج گیرد هزاران فوج بعمق بیپایان فرو رود قل سیروا فی الأرض فانظروا کیف کان عاقبة المکذّبین و همچنین میفرماید جند هنالك مهزوم من الأحزاب اینست عاقبت اسیری طبیعت این است نهایت نقص و نقص عالم امکانی این آوارگان را امیدی جز بقوّه نافذه کلمه الله نیست و اعتمادی جز بایه یختصّ برحمته من یشاء نخواهد بود جمیع یاران الهی را در نهایت اشتیاق تحیّت و اشواق ابلاغ دارید فدیت بروحی و نفسی نفوساً زکت و ضمائر صفت و سرائر طابت و قلوباً انجذبت و صدوراً انشروحت و ارواحاً استبشرت بنفحات الله فی ایام تری الناس امواتاً غیر احیاء و علیکم البهاء الأبهی و علیکم التّحیة و الثّناء

عبدالبهاء عباس